

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

نویسنده: زنده یاد احمد قاسمی – بازتایپ و ارسال: همایون اوریا
۲۶ نومبر ۲۰۲۲

جامعه شناسی

(۱۵)

نفوذ بورژواها در دستگاه سینیور ها و پادشاهان:

در اثر همین که افتتاح اعتبار رواج یافت، احتکار شایع شد، حمل و نقل آسان گشت. راه تجارت و جلب منفعت برای نمایندگان تجار و عوامل آنها و حتی برای کسانی که اندک قدرت اقتصادی داشتند، باز شد از طرف دیگر، چون مقررات شهر ها رو به تکامل می رفت، چون مخارج نگهداری ارتش های مزدور و استعمال اسلحه گرم روز به روز بیشتر می شد، پادشاه و سینیور های بزرگ مجبور شدند که در اطراف خود شان یک عده مشاور و عوامل مختلفه داشته باشند که کار هائی را که از عهده نجبا خارج است و نجبا آنها را موافق بزرگی خویش نمی دانند، انجام دهند. این اشخاص مأموریت داشتند که امور مالی را اداره کنند و خزانه ارباب های خود شان را خالی نگذارند و در این راه از هر گونه تقلب و دغلبازی آنها چشم پوشی می شد. به این طریق یک طبقه جدیدی به وجود آمد که در راه به کار بردن سرمایه و جلب منفعت پایبند هیچ قیدی نبود و مانند اربابان سابق شهر ها هیچ مقرراتی را مقدس نمی شمرد. این طبقه را همانطور که قبلاً گفتیم عموماً نمایندگان تجار و دلال ها که بعداً سرمایه دار شدند، تشکیل می دادند.

تمام سرمایه دارن قرون ۱۴ و ۱۵ مجبور بودند که خود شان را به شاهزادگان و سینیور ها بچسبانند و از این جهت بین آنها رابطه محکمی از نظر سازگاری منافع پیدا شد. از یک طرف سینیور ها بدون مساعدت این طبقه نمی توانستند مخارج عمومی و خصوصی خود شان را اداره کنند و از طرف دیگر تاجر های بزرگ و بانکدار ها به سینیور ها متکی می شدند تا آنها را در برابر مقررات سخت شهر ها مدافع خود قرار داده و به وسیله آنها طغیان های مخالف خود شان را خاموش نمایند و جریان پول و کالای خود شان را تضمین کنند. این شورش های اجتماعی و انقلابی هر چه بیشتر رشد پیدا می کرد، کسانی را که این جنبش ها علیه آنها بود، بیشتر به طرف یک قدرت عالی که پناهگاه آنها باشد، جلب می نمود.

حمایت تجارت و صنعت کشور ها – مقررات انحصاری شهر ها از جهات سیاسی برای سینیور ها و از جهات اقتصادی برای کلیه کسانی که مقررات مذکور باعث مزاحمت آنها می شد، زیان آور بود.

از این جهت مثلاً در فلاندر (در شمال غربی بلژیک) شهر های کوچک از سینیور ها تقاضا کردند آنها را از استبداد شهر های بزرگ رهائی بدهند. در اثر حمایتی که از صنایع دهات به عمل آمد، در نیمه دوم قرن ۱۴ به عده ای از

دهکده ها اجازه داده شد که به پارچه بافی بپردازند. به این طریق کارگاه های جدید پارچه بافی به وجود آمد که هم از جهات فنی و هم از جهات شرایط کار با کارگاه های سابق فرق داشت، به این معنی که نه تنها پارچه های لوکس تهیه می کرد، بلکه پارچه های کم بها هم بیرون می داد و در رژیم کار، آزادی جانشین امتیازات صنعتی گردید. در این دوره، کورپوراسیون ها از بین رفتند و یا در صورتی که باقی ماندند، نفوذ در آنها برای افراد آسان شد و این صنعت جدید منظره صنعت سرمایه داری به خودش گرفت. به این معنی که کارگر با کارفرما رو به رو می شد و با او پیمان می بست و مزد خودش را با او طی می کرد. بالنتیجه، صنعت دهات پیش درآمد قدرت سرمایه داری گردید. تا این زمان پادشاهان و سینیورها از تاجر ها حمایت می کردند و از تجارت از راه اخذ حقوق راهداری بهره می بردند و در مواقع جنگ به قطع رابطه تجاری می پرداختند، ولی فعالیت اقتصادی تبعه خود شان را آزاد گذاشته بودند. از یک طرف، اختیارات سینیور ها فقط محدود به قلمرو خود شان بود و از طرف دیگر، مقررات مختلف قلمرو ها باعث می شد که آنها با یکدیگر سازگاری نداشته باشند و نتوانند مقرراتی مطابق مصالح عمومی و علی رغم منافع خصوصی وضع بکنند. اما به تدریج از اواخر قرن ۱۴ و ۱۵ دولت ها در صدد برآمدند که صنعت و تجارت تبعه خود شان را در مقابل صنعت و تجارت خارجی ها حفظ کنند و برای این کار شهر ها را سرمشق قرار دادند و در حقیقت سیاست آنها عبارت از همان سیاست شهر ها بود که تا حدود دولت ها بسط داده شد. تا آن موقع دولت ها هیچ گونه قیدی برای تجارت با خارج قائل نبودند، ولی از آن به بعد مانند شهر ها برای خود شان امتیاز ها و انحصار هائی قرار گذاشتند و این امر اولین مرتبه در انگلستان که بیشتر از سایر کشور ها دارای وحدت دولت بود، به ظهور رسید.

۲۵. قرن ۱۶ - تغییرات بزرگ در صنعت و تجارت:

پیدا شدن راه هند از جنوب آفریقا - جنگ های صلیبی بالاخره به فتح مسیحی ها تمام نشد، به این معنی که فلسطین در دست ترک های مسلمان باقی ماند و قسطنطنیه را هم در سال ۱۴۵۳ فتح کردند.

ترک ها راه تجاری شمال مدیترانه یعنی راهی را که از شهر ژن (از بندر های ایتالیا) می آمد و از دریای سیاه می گذشت، بستند. اما چون در سال ۱۵۱۶ مصر را هم فتح کردند (به دست سلطان محمد فاتح)، تجارت جنوب مدیترانه دوباره رونق پیدا کرد و راه دریای احمر و اسکندریه دوباره دایر شد.

چون تجارت شمال مدیترانه از رونق افتاد و ایتالیا که شهر مهم تجاری آن ونیز بود، با شرق نزدیک تقریباً قطع رابطه نمود. ممالکی که با "ونیز" و سائر شهر های مشرق تجارت می کردند، در صدد برآمدند که شاید راه جدیدی غیر از راه قسطنطنیه به سمت هندوستان پیدا کنند. چون که تجارت عمده آنها عبارت از فلفل و زنجبیل و سائر ادویه کمبائی بود که از هندوستان به دست می آمد.

پرتگالی ها به این خیال که مسلمان های مراکش را از سمت جنوب مورد حمله قرار بدهند و خود شان را به کشور های مشرق برسانند، در نیمه اول قرن ۱۵ از سواحل غربی آفریقا شروع کردند به پائین آمدن. در اول چون دریا را نمی شناختند، پیشرفت شان خیلی کند بود، اما کم کم سرعت پیدا کردند، به طوری که در سال ۱۴۶۰ به **دماغه آبی** رسیدند، و چون فهمیدند که در این نواحی هم جمعیت است و از آن جا ها می توانند غلام و گرد طلا به دست بیاورند، تشویق شدند و یکی از دریانورد های آنها در سال ۱۴۸۵ از **دماغه امیدواری** که در راس شبه جزیره آفریقا قرار گرفته، گذشت و خبر آورد که ساحل آفریقا به سمت شمال بالا می آید.

این خبر، امید موفقیت را زیاد کرد و پرتگالی ها بالاخره در سال ۱۴۹۸ موفق شدند هندوستان را که رو به روی آفریقا واقع شده است، از راه جنوب آفریقا پیدا کنند.

به زودی همه فهمیدند که راه جدید هندوستان مزیت های زیادی دارد. سابقاً برای این که مال التجاره را به مشرق برسانند، می بایست از دریای احمر که تنگ و صعب العبور بود، بگذرند؛ مال التجاره را در عدن و جدّه به کشتی های دیگر نقل کنند، منتظر باد های موافق بشوند، در جاده های زمینی هم حقوق راهداری بدهند، با کشتی های سبک از رود نیل بگذرند و در اسکندریه کالا ها را به کشتی های دیگر بگذارند و حال آن که راه جدید موجب این همه زحمات نبود. پرتگالی ها جزیره هرمز را در جنوب ایران در سال ۱۵۰۷ گرفتند و دریای احمر و خلیج فارس را که دو مبداء تجارتی مصر و سوریه بود، به خود شان اختصاص دادند. بعداً عدن را گرفتند و کشتی های مصری را مورد حمله قرار دادند.

وقتی که پرتگالی ها بر راه های دریائی مسلط شدند، با تجار مسلمان به زد و خورد پرداختند و جنگ های آنها در حقیقت " جنگ صلیبی تجار فلفل و زنجبیل " بود.

در این جنگ ها وحشی گری های عجیبی به ظهور رسید و هر گونه عملی علیه مسلمان ها جایز شمرده شد، حریق، قتل عام، محاصره، ویران کردن شهر های آباد، سوزاندن کشتی ها با کارکنان آنها، سربردن اسیران و فرستادن دست ها و دماغ و گوش و بینی آنها به نزد پادشاهان " بربر "؛ این بود عملیات کسانی که خود شان را شوالیه های مسیح اسم گذاشته بودند.

کشف امریکا - شش سال پیش از این که این راه کشف شود، یعنی در سال ۱۴۹۲ کریستف کلمب که او هم برای پیدا کردن راه هندوستان در بحر بیامی بود، امریکا را کشف کرد.

این شخص از اهالی بندر " ژن " بود و مطالعه می کرد، تا راه هندوستان را از سمت مغرب پیدا کند و برای این که وسائل این کار را فراهم بیاورد، به پرتغال رفت، اما در آن جا موفق نشد و به اسپانیا مسافرت کرد. پادشاه اسپانیا با او موافقت نمود و سه کشتی به او داد. کلمب به سمت جنوب غربی اسپانیا به راه افتاد و در همان سال به جزائر نزدیک امریکا رسید. کلمب چهار مرتبه دیگر هم به امریکا مسافرت کرد، و تا سال ۱۵۰۶ که مُرد، تصور می کرد که هندوستان را کشف کرده که نمی دانست که آنجا سرزمین جدید است.

وقتی که کلمب اولین جزیره های امریکا را کشف کرد، همه او را سرزنش کردند که برای کشف مملکت هند راه بدی را انتخاب کرده و حالانکه پرتگالی ها راه خوبی یافته اند. او را ملامت کردند که زمین های او کم طلا دارند، از این جهت حرص طلا جانشینان کلمب را وادار کرد که به سمت نواحی مغرب پیش بروند.

امریکا پیش از کشف کلمب - قاره وسیعی که راه هند را بر دریانورد ها سد می کرد، دنیائی بود واقعاً جدید و پر از عجایب، به طور کلی امریکای قبل از کریستف کلمب از جهت تمدن از سایر نواحی کره زمین عقب تر بود. ملت های زیادی در آنجا در زندگانی قبل از تاریخ به سر می بردند، به طوری که اگر بخواهیم درخشان ترین تمدن های آن زمان امریکا را با تمدن های دیگر مقایسه کنیم، باید آنها را به تمدن کلد و مصر و چین قدیم تشبیه نماییم.

در این سرزمین جدید آنچه بیشتر از همه توجه اروپائی ها را جلب کرد، طلا، نقره و مروارید و مرجان بی حساب امریکا بود که تجارت ادویه هند را از خاطر ها برد. تجارت دیگری که سود فراوان داشت، تجارت مردمان این سرزمین بود که آنها را شکار می کردند و به اروپا آورده به نام غلام می فروختند. اصولاً بعد از آنکه امریکا کشف شد، روحانیون تا مدتی با هم بحث می کردند که آیا مردمان این سرزمین دارای روح هستند یا نه!

نمونه ای از رفتار اروپائی ها با بومیان امریکا - همان طور که گفتیم، آنچه اروپائیان را به امریکا جلب می کرد، طلا و نقره آن بود. از این جهت روز به روز بر عده ماجراجویانی که در پی طلا می دویدند، زیاد شد و این ها با آن که رنگ مذهب نیز به خود شان می دادند و می گفتند برای مسیحی کردن وحشی ها و جهت رضای خدا به آن سر زمین می روند، از هیچ گونه درندگی خودداری نمی نمودند. اینک چند نمونه از رفتار آنها:

اسپانیائی ها مکزیک را فتح کردند. آخرین پادشاه بومی مکزیک که خیلی مقاومت نشان داد، بالاخره دستگیر شد، او را دار زدند، اما پیش از آن که دار زده بشود، او را روی آتش سوزان خواباندند تا گنجینه های خودش را نشان بدهد! معروف است که وزیرش را هم به همین شکنجه مبتلا کرده بودند و او با نگاه تضرع آمیز از پادشاه تقاضا می کرد که این قدر در شکنجه نمانده، گنجینه ها را بروز بدهد. پادشاه به او روی آورده گفت: "آیا من در روی برگ گل خوابیدم ام"

در همین موقع کشته شدن دو نفر اسپانیائی بهانه به دست اسپانیائی ها داد و آنها شخص قاتل و ۱۵ نفر دیگر از بومی ها را دستگیر کرده زنده زنده سوزاندند!

به طوری که مؤرخان نوشته اند: در فتح مکزیک ۶۷۰۰۰ نفر از بومی ها در جنگ و ۵۰۰۰۰ نفر آنها در اثر بیماری به هلاکت رسیدند! این رقم ها اگرچه مبالغه آمیز باشد، می رساند که چقدر در نابودی بومی ها کوشش می شده است. هنگام فتح "پرو" اسپانیائی ها به قوی ۲۰۰۰ و به قوی ۱۰۰۰۰ نفر از اهالی را کشتند در حالی که خود شان یک نفر مجروح نداشتند، زیرا که آنها با اسلحه آتشین با کسانی که هیچ وسیله قوی برای دفاع نداشتند، رو به رو می شدند. میزان طلای امریکا - ونزوئلا سرزمین طلا بود و به قدری طلا داشت که افزار های خانگی را هم از طلای ضخیم می ساختند. وحشی گری کسانی که به این سرزمین رفتند، به قدری بود که آنها را از جمعیت خالی کرده و به یک بازار غلام مبدل گردانیدند.

می نویسند که از سال ۱۵۳۳ به بعد از "پرو" متجاوز از صد میلیون فرانک طلا و دو برابر آن نقره خارج کردند. محصولات امریکا و اسپانیا را در سال های ۱۵۴۱ - ۱۵۴۴ تقریباً ۱۷ میلیون فرانک تخمین زده اند. انگلستان چگونه ثروتمند شد - چنین بنظر می رسد که قدرت تجارتي و مالی اسپانیا و پرتگال مغلوب نشدنی است و طلای امریکا مخصوص آنهاست و تجار سائر ممالک و از جمله انگلستان باید از دور از این سفره بو بکشند. یگانه امید آنها این بود که چون اسپانیائی ها از سمت جنوب غربی و پرتگالی ها از سمت جنوب شرقی رهسپار هندوستان شده اند، شاید راهی هم از شمال شرقی یا شمال غربی موجود باشد، از این جهت سیاحان انگلیسی از دو طرف به تکاپو افتادند، ولی به جایی نرسیدند.

البته پادشاهان انگلستان جرأت نمی کردند با اسپانیا به هم بزنند، ولی تجار انگلستان هیچ صرفه ای نداشتند در این که این اتحادیه را محترم بشمارند و به نواحی ثروتمند دنیا نروند. راهزنی دریائی انگلستان در قرن ۱۵ مشهور بود و در قرن ۱۶ به حدود وطن پرستی رسید. بین تجار و راهزنی دریائی حد فاصل معینی نبود و بعضی از اقسام راهزنی دریائی اصولاً قانونی محسوب می شد، مثلاً اگر ناخدائی به وسیله یک کشتی خارجی غارت می شد، حق داشت که تلافی آن را بر سر هر کشتی که از آن ملیت باشد، در آورد. ملاحان انگلیسی که دارای کشتی های مجهز به توپ بودند، شغل خود شان را رسماً غارت کشتی های پرتگالی که از هندوستان برمی گشت، قرار دادند.

جون هاوگینس اولین کسی بود که کوشید تا با مستعمرات اسپانیا تجارت منظم دائر نماید و چون تاجر و ملاح بود، در ۱۵۶۲ عده ای غلام از جزایر گینه برداشته، آنها را در مستعمرات اسپانیا با زنجبیل و قند معاوضه کرد، این اولین مسافرت باعث شد که جون هاوگینس ثروتمند ترین مرد انگلیس بشود و دیگران به تقلید او بپردازند.

"فرانسیس دراک" یکی از ملاحان پرجرئت انگلستان بود. این شخص به کلی به کار های غیرقانونی پرداخت و مثلاً با دو کشتی و پنجاه نفر در سواحل "پرو" پیاده شد. قطار قاطری را که بار آن طلا بود، زد و آن طلا ها را در کشتی گذاشته به انگلستان آورد، و الیزابت ملکه انگلستان در باطن از این دزدی مشعوف شد.

"دراک" در سال ۱۵۷۷ مسافرت طولی پیش گرفت و می خواست دور دنیا بگردد. این مسافرت با پول چندین شریک که یکی از آنها الیزابت ملکه انگلستان بود، انجام گرفت. ملکه انگلستان رسماً این عملیات را مورد ملامت قرار می داد، اما باطناً خودش در آنها شرکت می کرد.

این دفعه کشتی "دراک" که مجهز به توپ بود، چندین صد نفر آدم داشت. در هر کجا که کشتی دراک در آنجا لنگر می انداخت، حاکم شهر متوحش می شد و اگر حاضر نبود که پیشکش بیاورد، شهر او را زیر آتش توپخانه می گرفتند. اما دراک به این پیشکش ها قناعت نداشت و غنیمت اصلیش این بود که کشتی های حامل طلا را گیر بیاورد. اتفاقاً در نزدیکی "پانامه" یک نفر از اهالی بومی که فرقی میان انگلیسی و اسپانیائی نمی گذاشت، خیال کرد که دراک یکی از ارباب های اوست. او را به طرف خلیجی برد که کشتی پر از طلا در آنجا لنگر انداخته بود. دراک معطل نشده صندوق ها را باز کرد و در سال ۱۵۸۸ الیزابت ملکه انگلستان از این غنیمت سهم بزرگی داشت و می گویند که ساور شرکاء هم تا حدود ۴۷۰۰ درصد سهم خود شان نفع بردند.

وقتی که این خبر به اسپانیا رسید، تولید خشم و غضب زیاد نموده، سفیر اسپانیا در لندن مأمور شد که به این عمل اعتراض کند. الیزابت جواب داد که هیچ از این عمل آگاهی ندارد و قول داد که این آخرین تجاوزی خواهد بود که به مستملکات اسپانیا وارد می شود. اما معذالک به تجهیز نیروی دریائی مشغول شد و اسلحه خریداری کرد و به دراک لقب اعیانی داد. از این جهت مسلم بود که باید میان انگلستان و اسپانیا جنگ شروع شود و این یکی از مواردی است که می رساند که جنگ میان دولت ها عموماً علت اقتصادی دارد و کسانی آن را برپا می کنند که می خواهند منافع نامشروع خود شان را حفظ کنند، ولی چون نمی توانند این نیت پست را بروز بدهند، رنگ های پر آب و تابی از احساسات وطن پرستی به آنها می زنند تا بتوانند افراد ملت را که هیچ نفعی در این جنگ های حریصانه ندارند، آسان تر به کشتارگاه بکشانند.

سر فرانسیس دراک، در رأس جهازات جنگی انگلستان قرار گرفت و شروع کرد به ویران کردن مستعمرات اسپانیا و نشان داد که ناو های انگلیسی حق دارند در آنجا ها آزادانه رفت و آمد کنند. بالاخره پیروزی اسپانیا خاتمه یافت. اسپانیا رو به زوال رفت و سیادت انگلستان به این طریق آغاز گردید.

ادامه دارد